عزت و افتخار حسینی در مبارزه با انحرافات و بدعت ها

<"xml encoding="UTF-8?>

اشاره :

در پاسخ به این پرسش (1) که آیا امام حسین علیه السلام در برابر اعمال و رفتار معاویه سکوت اختیار کردند یا به مبارزه سیاسی پرداختند و اگر سکوت نکردند، چه مواضع و سیاست هایی اتخاذ نمودند، باید گفت: گرچه قیام و حرکت نظامی از جانب امام حسین علیه السلام علیه معاویه مقدور و سودمند نبود، امّا این امر بدان معنا نبود که هیچ حرکت، مبارزه و اقدامی از سوی آن حضرت در برابر معاویه صورت نگیرد و آن بزرگوار همانند بسیاری از مسلمانان، که سکوت و حتی تأیید و همراهی با حکومت معاویه را بر اعتراض به وی ترجیح دادند، به گوشه خانه پناه برده و سرنوشت جامعه اسلامی، به ویژه جامعه شیعه را به حال خود رها کنند؛ چرا که آن حضرت همچون جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله صیانت و پاسداری از مبانی و ارزش های اصیل دین و مبارزه با بدعت ها، فسادها و انحراف ها را، وظیفه و رسالت الهی خویش می دانستند و در راه تحقق این هدف از هیچ کوششی فروگذاری نمی کردند. بنابراین، آن حضرت در شرایط مناسب و مقتضی با موضع گیری های خویش، جامعه اسلامی را به پیروی از چنین سیره و روشی در مبارزات سیاسی علیه معاویه و کارگزارنش فرا می خواندند. در منابع و مآخذ تاریخی و حدیثی، اخبار و گزارش های فراوانی در این باره ثبت شده است که به مهم ترین آن ها در قالب محورهای ذیل اشاره می گردد:

1. مخالفت با ولیعهدی یزید

با آن که بر اساس یکی از بندهای پیمان نامه صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، هیچ گونه حقی در انتخاب جانشین برای معاویه وجود نداشت، امّا او هیچ وقت به آن بند مثل سایر بندهای دیگر عهدنامه (2) عمل نکرد و چنان که خود در جمع کوفیان اظهار داشت، همه آن ها را زیر پا گذاشت.(3)

معاویه در راستای موروثی کردن حکومتش با پیشنهاد و مساعدت بعضی از کارگزاران در ده سال آخر زمامداری اش، تلاش ها و اقدامات زیادی را به منظور طرح و تثبیت جانشینی پسرش یزید از خود نشان داد. چنان که به بعضی از مناطق حوزه اسلامی مسافرت کرد و از نزدیک با ترفندها و شگردهای ویژه، مسأله جانشینی یزید را مطرح کرده و با تهدید یا تطمیع مردم برای یزید بیعت گرفت. او در سفری که به مدینه داشت، علاوه بر گرفتن بیعت از مردم این شهر، دنبال آن بود که از شخصیت های با نفوذ و بزرگ این شهر نیز، که در رأس آنان امام حسین علیه السلام قرار داشت، بیعت بگیرد. از این رو، پس از ورود به این شهر، با حسین بن علی علیه السلام وعبداللّه بن عباس و بعضی از بزرگان دیگر دیدار کرده، پس از طرح موضوع، تلاش کرد تا موافقت آنان را در این باره جلب کند. امام حسین علیه السلام در پاسخ به درخواست معاویه با ذکر مقدمه ای چنین فرمود:

«آنچه درباره یزید گفتی که خود به حدّ کمال رسیده و می تواند امت محمّد را اداره کند، دریافتم. می خواهی با این سخنان مردم را درباره او به اشتباه اندازی. گویا می خواهی درباره شخصی ناشناخته سخن گویی و یا غایبی را بستایی و از کسی که مردم درباره او چیزی نمی دانند، سخن گویی. در صورتی که، یزید خود شخصیّت و باطنش را آشکار ساخته است. اگر می خواهی از مهارت و توانایی یزید آگاه شوی، از او درباره سگ های شکاری و کبوتران پیش پرواز به هنگام تاختن و مسابقه دادن بپرس و در مورد کنیزان آوازه خوان و نوازنده سؤال کن تا تو را به خوبی آگاهی داده و یاری کند. دست از این تلاش ها بردار. چه سودی برایت دارد که خدا را با گناهان این مردم به بیش تر از آنچه خود مرتکب شده ای، ملاقات کنی؟!

به خدا سوگند! تو پیوسته باطل و ستم و بیدادگری را اختیار نموده ای تا آنجا که جام تبهکاریت لبریز شده و اکنون بین تو و مرگ جز یک چشم بر هم زدن فاصله نیست. پس از آن در روز رستاخیز بر عمل ماندگار خود درآیی و آن روز هرگز گریزگاهی نخواهی داشت. این تو بودی که امر مهم خلافت را که، از نیای مان به ارث رسیده بود، از ما بازداشتی با این که به خدا سوگند ما از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از جهت نَسَبی ارث می بریم و تو آن را (به عنوان حجت خلافت یزید!) نزد ما آورده ای...»(4)

معاویه وقتی چنین موضع گیری صریحی را از امام حسین علیه السلام درباره ولیعهدی یزید دید و شنید، حقوق و مستمری همه بنی هاشم را از بیت المال قطع کرده، پرداخت سهم آنان را مشروط به بیعت آن حضرت کرد تا به این وسیله حسین بن علی علیه السلام از سوی بنی هاشم تحت فشار قرار گرفته و راضی به بیعت گردد! امّا او با این شیوه نتوانست از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و با درخواست و تهدید عبداللّه بن عباس مجبور به پرداخت سهمیه بنی هاشم گردید؛ این در حالی بود که امام حسین علیه السلام از دریافت سهم خویش خودداری کرد.(5)

2. نامه کوبنده و افشاگرانه به معاویه

پس از شهادت حجربن عدی، مروان بن حکم، که در این زمان از سوی معاویه حاکم مدینه بود، طی نامه ای به معاویه نوشت: «گروهی از شخصیت ها و بزرگان عراق و حجاز نزد حسین علیه السلام رفت و آمد می کنند، اطمینان ندارم که حسین قیام نکند. من در این باره طبق تحقیقاتی که کرده ام اعلام می کنم که او فعلاً قصد قیام ندارد، امّا اطمینان ندارم که در آینده نیز چنین قصدی نداشته باشد. اینک نظر خود را در این باره بنویس.»(6)

معاویه پس از دریافت گزارش مروان، علاوه بر پاسخ نامه وی، در نامه ای جداگانه به امام حسین علیه السلام نوشت:

«از طرف تو اموری رسیده است که هرگز گمان نمی کردم به آن امور گرایش داشته باشی. شایسته ترین مردم در وفاداری به آنچه بیعت کرده است، کسی همانند توست در بزرگی و شرافت و منزلت. حال در امر خلافت منازعه نکن. از خدا بترس واین امت را در فتنه میانداز و متوجه خود و دین خود و امت محمّد باش.» این آیه قرآن هم خاتمه نامه معاویه بود: «و لا یستخفّنّک الذین لا یوقنون:»(روم:6)؛ مبادا آنان که به پایه یقین نرسیده اند تو را بی ثبات و سبکسر گردانند.(7)

امام حسین علیه السلام در جواب نامه معاویه، پاسخی نوشت که طلایه انقلاب و قیام عاشورا است؛ پاسخی که در هر کلمه آن عزّت و افتخار حسینی موج می زند؛ نامه ای که به تعبیر شیخ عبداللّه علایلی بر تاریخ سایه افکنده و رو در روی سلطه و ستم معاویه قرار گرفته است.(8)

حضرت در ابتدای نامه ضمن ردّ و تکذیب اخبار و گزارش های عمّال معاویه درباره قیام خویش علیه معاویه، چنین نوشتند:

«من قصد جنگ و اختلاف ندارم؛ اما از جنگ نکردن با تو و حزب تو، که از قاسطین هستند، به خدا پناه می برم. افراد ستمکاری که اطراف تو را گرفته اند داخل در حزب ستمگران و یاران شیطان هستند. آیا تو قاتل حُجر و یاران او، که اهل زهد و عبادت بودند و برای از میان بردن بدعت و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند، نیستی؟! تو از روی ظلم و تجاوزگری پس از آن که با آنان پیمان های محکم و میثاق های مؤکّد بستی، پیمانت را شکستی و آنان را کشتی و با این کار، بر خدا گستاخی نموده، پیمان او را سبک شمردی. آیا تو کشنده عَمْرِوبن حَمِق که از بسیاری عبادت، چهره و بدنش لاغر و فرسوده شده بود، نیستی که پس از دادن امان و بستن پیمان (پیمانی که اگر به آهوان بیابان می دادی، از قله های کوه ها پایین می آمدند) او را کشتی؟! آیا تو ادعا نکردی که زیاد فرزند ابوسفیان است، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند به شوهر ملحق می گردد و زناکار باید سنگسار گردد» (9)؟! سپس او را بر مردم مسلط کردی؟ او بر مسلمانان سخت گرفته، دست و پای آنان را قطع کرد و بر شاخه های نخل به دار آویخت. ای معاویه! گویی از این امت نیستی و آن ها هم از تو نیستند... و گفتی که من مردم را در فتنه نیندازم؛ به خدا سوگند! من فتنه ای برای مردم بزرگ تر از حکومت تو نمی بینم. و گفتی که درباره خودم و دینم و امت محمّد بیندیشم؛ به خدا قسم! من کاری برتر از جهاد با تو نمی بینم که اگر با تو بجنگم به خدا تقرّب جسته ام و اگر از نبرد با تو باز ایستم از خدا طلب آمرزش می کنم و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست، ارشاد و هدایت کند. و گفتی که به من نیرنگ خواهی زد. ای معاویه! هر نیرنگی که می خواهی به من بزن، به جان خودم سوگند از دیرباز نیرنگ بازان با شایسته کاران چنین کرده اند و

من امید آن دارم که زیان آن به خودت برسد و عملت را تباه گرداند؛ پس هر کاری که می توانی بکن.
ای معاویه! از خدا بترس و بدان که خداوند کتاب و پرونده ای دارد که هر عمل بزرگ و کوچکی را در آن ثبت می کند و بدان که خداوند جنایات تو را که به صِرف ظنّ و گمان مردم را می کشی و به محض اتهام، آنان را به بند می کشی و گرفتار می سازی و فرزند شرابخوار و سگ بازت را زمامدار مسلمانان کرده ای، هرگز فراموش نخواهد کرد.
تو با این کارها، خود را به هلاکت افکندی، دین خود را تباه ساختی و حقوق مردم را پایمال کردی، والسلام.»(10)
حضرت در این نامه اگر چه به صراحت با معاویه اعلام جهاد نفرمود، امّا فرمود: برای عدم مجاهده و قیام در پیشگاه خدا عذری ندارد. این نامه دارای سه جهت گیری اصلی است:
الف. با نظریه سلطنت معاویه، که اطاعت محض از سلطان را القا می کرد، مخالفت نمود؛
ب. معاویه به عنوان قاتل انسان های با ایمان و مخلص همچون حجربن عدی و عمروبن حَمِق معرفی گردید؛
ج. ضرورت جهاد با معاویه و توجه به این نکته که معاویه «دین» را نابود کرده است.
نکته اصلی این نامه، همین جهت گیری سوّم است. معاویه به امام حسین علیه السلام می گوید: به فکر دین و امت محمّد صلی الله علیه و آله باش و فتنه گری مکن، امام حسین علیه السلام در جواب معاویه می فرماید: حکومت تو که دین را نابود کرده است، بزرگ ترین فتنه برای مردم است.
وقتی معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند، در سینه اش شعله حقد و کینه زبانه کشید. یزید و عبداللّه بن عمروعاص به معاویه توصیه کردند که جوابی به نامه امام حسین علیه السلام بدهد که در آن تحقیر و توهین نسبت به آن حضرت و پدرش درج شود. معاویه در جواب پیشنهاد آنان گفت:
«... به خدا سوگند هیچ گونه عیبی در حسین سراغ ندارم. به نظرم رسید نامه تهدیدآمیزی به او بنویسم، سپس (به مصلحت) دیدم که این کار را نیز نکنم و او را به ستیزه جویی نکشانم.»(11)

برخورد امام حسین علیه السلام با هدایای معاویه :

آنچه نوشته شد، اخبار و گزارش های موثق در این باره بود که نشانگر عمق مخالفت امام حسین علیه السلام با معاویه و نمایانگر عمق خصومت تیرگی روابط بین آن دو است. امّا بعضی از گزارش ها حاکی از آن است که رفتار معاویه نسبت به امام حسین علیه السلام و نیز امام حسن علیه السلام نیکو و شایسته بوده است و معاویه آنان را از هدایا و جوایز خویش بهره مند می ساخته است. چنان که ابومنصور طبرسی در این باره می نگارد:
«معاویه برای امام حسین علیه السلام چیزی که ناراحتش کند، ننوشت و آنچه را به او می داد، قطع نکرد. او در هر سال، علاوه بر کالاها و هدایای گوناگون، یک میلیون درهم برای او می فرستاد!»(12)
ابوحنیفه دینوری پا را از این فراتر گذاشته و در این باره می نویسد:
«گویند: در مدت زندگی معاویه هیچ گونه بدی یا کار ناپسندی از او نسبت به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سر نزد، و او هیچ چیز از اموری را که شرط کرده بود، از آنان دریغ نداشت و در نیکی کردن به آنان، تغییر روش نداد.»(13)
همچنین در خصوص ارسال عطایا و جوایز از جانب معاویه و قبول آن ها از سوی امام حسن علیه السلام و امام

حسین علیه السلام گزارش هایی به مضامین زیر نقل شده است:

1. امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام جوایز و عطایای معاویه را قبول می کردند.(14)

2. امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در دیداری با معاویه، دویست هزار درهم از وی دریافت کردند!(15)

3. معاویه اوّل ماه، یک میلیون درهم برای امام حسن علیه السلام و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه السلام فرستاد!(16)

چنین گزارش هایی را به سادگی نمی توان پذیرفت. امّا درباره هدایا و وجوه نقدی باید گفت: اگر چه بعید به نظر نمی رسد که اعطا و ارسال آن ها توسط معاویه به این انگیزه بوده که او می خواسته با این کار از حجم اقدامات و اعتراضات آن دو بزرگوار علیه خویش بکاهد و در صورت امکان، آنان را تا حدّ زیادی همراه و موافق سیاست ها و شیوه حکومت داری اش کند، امّا این که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن هدایا و پول ها را پذیرفته و دریافت کرده باشند، محل تأمل و جای تحقیق و بررسی دارد؛ چرا که اوّلاً، گزارش های یاد شده با اخبار و گزارش های دیگری مبنی بر عدم پذیرش هدایا و جوایز معاویه، معارض است؛ چنان که از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرمودند: «امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام جوایز معاویه را نمی پذیرفتند.»(17) همچنین در جریان مسافرت معاویه به مدینه جهت بیعت گرفتن برای یزید از بزرگان و شخصیت های سرشناس این شهر از جمله امام حسین علیه السلام ، زمانی که معاویه مجبور به پرداخت مستمری به تعویق افتاده بنی هاشم شد، امام حسین علیه السلام از دریافت سهم خویش استنکاف کرد.(18)

ثانیا، بر فرض صحت سند و قبول چنین گزارش هایی، پذیرش چنین هدایا و جوایزی از سوی آن بزرگواران، قابل قبول و موجّه بوده است. چنان که در روایتی از امام باقر علیه السلام درباره دریافت عطایا و جوایز حاکمان ستمگر سؤال شد، حضرت جواز قبول چنین هدایایی را مستند به صدور چنین کاری از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام کردند و فرمودند: «[مانعی نیست چرا که] حسن و حسین علیهما السلام عطایای زورمندانی همچون معاویه را می پذیرفتند؛ زیرا آنان شایستگی و حق آنچه را که از معاویه دریافت می کردند، داشتند.»(19)

ثالثا: اگر (فرضا) امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام عطایا و جوایز یاد شده را دریافت می کردند، آن ها را برای خود و خانواده شان هزینه نمی کردند و به مصرف نیازمندان و فقرای بنی هاشم و دیگر افراد مستمند و یتیم جامعه اسلامی می رساندند. چنان که مرحوم مجلسی در این باره چنین روایت کند: «حسن و حسین علیهماالسلام این اموال (عطایا و جوایز) را از معاویه می گرفتند و حتی به اندازه آنچه مگس در دهان خود می گیرد، برخود و خاندان خود هزینه نمی کردند.»(20)

از این رو، ارسال یک میلیون درهم از جانب معاویه برای امام حسن علیه السلام چنان که اخبار «دلائل الامامه» و «احتجاج» از آن حکایت می کرد و پذیرش آن از ناحیه امام حسن علیه السلام از این باب بوده است، بدین معنی که معاویه مطابق یکی از مواد معاهده صلح بین او و امام حسن علیه السلام موظف بود که یک میلیون درهم از محل خراج «دارابجرد»(21) (دارابگرد) برای تقسیم بین بازماندگان شهدای جمل و صفین به امام حسن علیه السلام پرداخت کند (22) و پذیرش آن از سوی آن حضرت نیز طبعا بدون اشکال و کاملاً مشروع بوده است؛ زیرا آن را برای مصرف یاد شده می گرفته اند.

اما این که رفتار معاویه با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیکو بوده است، نه تنها شاهدی بر

این ادعا وجود ندارد، بلکه تاریخ گواه است که معاویه از هر فرصتی که به دست می آورد، برای خدشه دار کردن چهره امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و در نهایت حذف آنان، استفاده می کرد. او نه تنها با علی علیه السلام و خاندانش سر ناسازگاری و مخالفت داشت، بلکه با شیعیان او نیز به جرم پیروی و ابراز عشق و ارادت به خاندان علوی رفتار وحشتناک و هولناکی داشت.(23) نمونه بارز آن، قتل بی رحمانه حُجر بن عدی کندی، یکی از اصحاب بزرگ علی علیه السلام و از یاران مخلص او، بود که منابع تاریخی به تفصیل از آن سخن گفته اند.(24) از این رو، چگونه می تواند رفتار معاویه با امام حسن علیه السلام نیکو باشد، در حالی که او آن حضرت را با دسیسه مسموم کرد (25) و به شهادت رساند و حاکم او، مروان بن حکم، از دفن جنازه مطهر آن بزرگوار در کنار مرقد جدّ بزرگوارش جلوگیری کرد.(26) چنان که عدم پای بندی پسر ابوسفیان به مواد پیمان نامه صلح و زیر پا قرار دادن آن، دلیل روشنی بر کذب و نادرستی گفتار «دینوری» می باشد.

با شیوه ای که معاویه در امر حکومت داری در پیش گرفته بود، نمی توانست رفتار شایسته و پسندیده ای نیز نسبت به امام حسین علیه السلام داشته باشد. او در نامه ای که گذشت، به امام حسین علیه السلام می نویسد: «با تو از درِ مکر وارد خواهم شد.» به گمان قوی مراد وی از روش مکارانه، روش رایج وی دربرخورد با مخالفان یعنی ترور و مسمومیت با زَهر است. چنان که پیش از این، از همین شیوه برای از میان برداشتن مخالفانی همچون مالک اشتر، امام حسن علیه السلام ، سعد بن ابی وقاص(27) و عبدالرحمن بن خالد بن ولید(28)، بهره جست.

3. تبیین جایگاه و منزلت اهل بیت علیهم السلام

اگر چه معاهده صلح با معاویه یکی از عوامل مهم بازدارنده قیام و نهضت مسلحانه اباعبداللّه علیه السلام بود، امّا این امر و امثال آن، آن حضرت را از بیان حق و تبیین مقام و منزلت خویش و اهل بیت علیهم السلام باز نمی داشت؛ از این رو، در هر شرایط مناسبی، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخته، فضایل و مناقب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور می شد و از آنان به عنوان محور حق دفاع می کرد.

دو نمونه ذیل، شاهد این مطلب است:

موسی بن عقبه می گوید: «به معاویه گفتند: مردم چشم شان را به حسین علیه السلام دوخته اند. کاش به او فرمان می دادی تابه منبر برود و سخنی گوید؛ چرا که در او ناتوانی یا لکنت زبان است.

معاویه گفت: ما نیز چنین پنداری درباره حسن داشتیم ولی او پیوسته در چشم مردم بزرگ می شد و ما رسوا می شدیم.

این گذشت تا روزی معاویه به حسین علیه السلام گفت: ای اباعبداللّه ! ای کاش منبر می رفتی و سخنی می گفتی! حسین بر منبر رفته حمد و ثنای خدا فرمود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. ناگاه شنید کسی می گوید: این شخص کیست که سخن می گوید.

امام حسین علیه السلام ضمن معرفی خویش و اهل بیت علیهم السلام به عنوان یکی از دو چیز گران بها، که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان امتش به یادگار گذاشته است و آنان مرجع تفسیر و تاویل قرآن

هستند؛ با استدلال به آیاتی چند از قرآن کریم، اطاعت از اهل بیت علیهم السلام را همانند اطاعت از خدا و رسول وی واجب شمرده و مردم را از گوش فرا دادن به ندا و وسوسه های شیطان برحذر داشت.
معاویه تا چنین بیاناتی را از آن بزرگوار شنید دیگر نتوانست تحمل کند؛ از این رو گفت: «ای اباعبداللّه ! بس است؛ مقصود خود را رساندی.» (29)
زمانی دیگر در مجلس معاویه چنین فرمود:
«من فرزند کسی هستم که در پاکی همانند آب آسمان است و در زمین ریشه دارد. من فرزند کسی هستم که در اصل و تبار فاخر، شرافت والا و نیک نامی دیرین خانوادگی بر همه اهل دنیا سروری و آقایی دارد. من فرزند کسی هستم که خشنودی او، خشنودی خدای رحمان و خشم او خشم خدای رحمان است.» سپس معاویه را مخاطب قرار داده فرمود: «آیا پدر تو همچون پدر من است؟ آیا پیشینه تو همانند پیشینه من است؟ اگر بگویی نه؛ شکست خورده ای، و اگر بگویی، آری؛ دروغ گفته ای.»
معاویه گفت: سخن تو درست نیست. امام حسین علیه السلام فرمود: «حق روشن و آشکار است و راه (تشخیص و شناخت) آن کژی ندارد و خردمندان آن را می شناسند.»(30)

در شرایطی که حذف مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام در دستور کار اصلی معاویه و کارگزارانش قرار گرفته بود و آنان با تمام وجود تلاش می کردند که این عمل را به صورت یک فرهنگ در جامعه اسلامی ترویج کرده و جا بیندازند، بیانات این پیشوای جامعه اسلامی، بیانگرعزّت وافتخارحسینی واز ارزش واعتبارخاص خودبرخورداراست.

4. سخنرانی تاریخی و افشاگرانه امام علیه السلام در کنگره بزرگ حج

در سال 59 (یا 58) هجری، یعنی یک (یا دو سال) پیش از مرگ معاویه، در زمانی که فشار و خفقان حاکم بر شیعیان از سوی معاویه بیداد می کرد، امام حسین علیه السلام به زیارت خانه خدا مشرف شدند. در این سفر عبداللّه بن جعفر و عبداللّه بن عباس آن بزرگوار را همراهی می کردند. امام حسین علیه السلام در مکه از صحابه و تابعین و فرزندانشان، که در جامعه اسلامی به پاکی و درستی شهرت داشتند و نیز از عموم مرد و زن بنی هاشم، دعوت کردند که در چادر او واقع در «منی» اجتماع کنند.
در میان جمعیت گرد آمده که افزون بر هزار نفر(31) بودند، دویست نفر از اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله به چشم می خوردند. در این هنگام امام حسین علیه السلام به پا خاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
«امّا بعد، این شخص ستمگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما اعمالی را روا داشت که دیدید و دانستید و شاهد بودید. می خواهم مطلبی را از شما بپرسم. اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید واگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. سخن مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود برگردید و هر کس را که به او ایمان واطمینان دارید به آنچه درباره ما و حق ما می دانید دعوت کنید، چون بیم دارم این امر(32) کهنه شود و حق از بین رفته، مغلوب گردد. خدا نور خود را به اتمام می رساند، اگر چه کافران راخوش نیاید.»
سپس حضرت آیاتی را که خدا در شأن علی علیه السلام و خاندان وی نازل کرده بود، قرائت فرموده و تفسیر نمود

و نیز هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پدر و برادر و مادر و خود و خاندانش فرموده بود نقل کرد، و در همه آن ها، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: آری به خدا این سخنان را شنیدیم و شهادت می دهیم، و تابعین می گفتند: به خدا سوگند! این سخنان را کسانی از صحابه که آنان را به راست گویی و امانت داری می شناسیم، برای ما نقل کردند. آن گاه حضرت فرمودند: «شما را به خدا سوگند می دهم که این سخنان را برای هر کس که به او و به دینش اطمینان دارید نقل کنید.»(33)

تعبیر اخیر امام علیه السلام به خوبی حاکی از سانسور و خفقان شدید حکومت معاویه و فشار او نسبت به پیروان علی علیه السلام و دشمنی دیرینه و سرسختانه معاویه با خاندان نبوّت است که امام علیه السلام توصیه می کند این گفتار را برای افراد مورد اعتماد نقل کنید.

در شرایطی که دشنام و توهین نسبت به علی علیه السلام و خاندان وی جریان اصلی تبلیغات حکومت معاویه است، امام حسین علیه السلام در مراسم حج به دو فریضه مهم و مقدس الهی؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر اقدام نموده و ضمن بیداری اذهان حاضران، سفارش می کند که دیگران را نیز با رعایت احتیاط بیدار کنند و خیانت های بنی امیه را به آنان گوشزد نمایند.

نکته حایز اهمیّت در این جریان آن است که امام علیه السلام با این تدبیر با توجه به امکانات و مقدورات آن روز، در میان حاضران موج و حرکتی ایجاد نمود؛ چرا که حاضران پیام امام علیه السلام را در بازگشت به سرزمین خویش به دیگران منتقل کردند و زمینه بیداری آنان را فراهم ساختند.

5. ممانعت از ازدواج یک دختر هاشمی با یزید

چنان که گفته شد، معاویه از هر اقدام و کوششی در راستای تثبیت و تقویت پایه های زمامداری خویش بهره می جست. از این رو، (گویا) او برای کاهش انتقاد و مخالفت بنی هاشم، به ویژه سرور آنان حسین بن علی علیه السلام نسبت به شیوه حکومت داری اش توطئه دیگری را سازماندهی کرد. معاویه از مروان بن حکم، حاکم مدینه، خواست که دختر عبداللّه بن جعفر را، که مادرش زینب کبری علیهاالسلام بود، برای یزید خواستگاری کند. مروان موضوع را با عبداللّه بن جعفر در میان گذاشت. عبداللّه گفت: بزرگ و تصمیم گیرنده خانواده ما حسین بن علی علیه السلام است.

مروان نزد امام حسین علیه السلام آمده او را از دستور معاویه آگاه کرد. حضرت فرمود: «از خدای متعال خیر (دختر) را خواهانم. خدایا خشنودی خود از آل محمد را برای این دختر فراهم ساز.» پس چون مردم در مسجد جمع شدند، مروان درباره مهریه صحبت کرد که چنین و چنان خواهد بود و هر میزان که پدر بخواهد، مورد قبول است. این ازدواج باعث از میان رفتن کدورت ها بین دو تیره بنی هاشم و بنی امیه خواهد بود. درباره خصوصیات یزید صحبت کرد که همتایی ندارد و «ابرها به برکت وجود او می بارند»،(34) مصرعی از شعری را که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله سروده شده بود، برای یزید خواند، و این که قرض های عبداللّه ادا خواهد شد. امام حسین علیه السلام یکایک نکات مطرح شده توسط مروان را چنین پاسخ داد:

1 مهریه دختران ما مطابق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانواده ما نیز رواج دارد، 12 اوقیه حدود

480 درهم است.
2 در مورد بدهی پدرش، از چه زمانی زنانمان دیون مردان را پرداخته اند تا این آخرین آن ها باشد؟!
3 درباره صلح میان دو تیره، ما گروهی هستیم که به خاطر خداوند با شما دشمنیم و به خاطر دنیا با شما سازش و مصالحه نمی کنیم. به جانم سوگند! پیوند نسبی راه به جایی نبرد تا چه رسد به پیوند سببی!
4 پاسخ این که چرا یزید مهریه بپردازد آن است، کسی که بهتر از یزید و پدر و جدّ او است، مهریه را پرداخته است.
5 این که گفتی یزید همانندی ندارد، امارت بر اعتبار یزید چیزی نیفزوده است. آنانی که تا دیروز همانند یزید بودند، امروز نیز هستند.
6 این که گفتی (به برکت روی او باران نازل می شود) این تعبیر درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله است (نه درباره یزید).
7 امّا این که گفتی اکثریت به یزید غبطه می خورد و کم تر به ما؛ بدان که انسان های نادان به او غبطه می خورند و خردمندان به ما غبطه می خورند.
حضرت پس از پاسخ گویی به تمام سخنان مروان، فرمودند: همگی شاهد باشید که من ام کلثوم دختر عبداللّه بن جعفر را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر با مهریه 480 درهم در آوردم و زمین حاصل خیز خود را در مدینه (یا در عقیق)، که درآمد آن سالیانه هشت هزار دینار است، به او بخشیدم. ان شاءاللّه بی نیازشان می کند.(35)
با توجه به سنت های قبیله ای، که ازدواج می توانست موجب پیوند و همبستگی دو قبیله شود و کدورت ها و حتی خون های ریخته شده را مورد فراموشی قرار دهد، امام حسین علیه السلام کاملاً در این اندیشه بود که دو جریان امامت و سلطنت با هم آمیخته نشوند و دستاویزی به دست معاویه نیفتد که از اعتبار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به نفع حکومت خویش و بنی امیه بهره برداری کند. این مطلب زمانی بهتر روشن می شود که بدانیم معاویه درباره یزید و مسأله جانشینی اش نگرانی زیادی داشت و تلاش می کرد به هر وسیله ممکن زمینه خلافت و سلطنت وی را به گونه ای فراهم کند که دیگر مقاومت و اعتراض چندانی در برابر این عمل نباشد.
شاید یکی از بهترین و موفق ترین راه ها به زعم وی برای جامه عمل پوشاندن به این هدف، ازدواج یزید با ام کلثوم بود که در واقع، بعد از امام حسین علیه السلام از شاخص ترین خانواده بنی هاشم به حساب می آمدند. این ازدواج به یزید اعتباری ویژه ای می بخشید، لکن امام حسین علیه السلام با درایت و فراست و دید الهی خویش به مخالفت برخاست و توطئه معاویه را نقش بر آب کرد.

6. ضبط اموال دولتی

یک سال، اموالی را که از بیت المال یمن بود، از طریق مدینه برای معاویه می بردند. هنگامی که این اموال به مدینه رسید، امام حسین علیه السلام با آگاهی از این موضوع، آن اموال را ضبط کرده و میان اهل بیت و وابستگان خویش تقسیم کرد، سپس به معاویه نوشت:
«از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان، اما بعد، کاروانی از یمن برای تو اموال و پوشاک و عنبر و عطر می

آورد تا آن ها را در خزاین دمشق بسپاری و به فرزندان پدرت بخورانی، من به آن اموال نیاز داشتم و آن را ضبط کردم. والسلام»

معاویه که از این اقدام امام به شدت خشمگین شده بود، نامه تند و تهدیدآمیزی به حضرت نوشت.(36) بدیهی است که این کار امام علیه السلام در آن شرایط وحشتناک و پر اختناق، که هر بانگ اعتراضی در نطفه خفه می شد، انعکاس دیگری از عزّت و افتخار حسینی و یکی دیگر از حرکت های اعتراض آمیز حضرت علیه اعمال ننگین معاویه که این بار در تصرّف و مالکیت غاصبانه بیت المال و اموال عمومی جامعه اسلامی تبلور یافته بود، به شمار می رفت.

7. امتناع از فروش صدقات و املاک

سیره و روش و نگاه امام حسین علیه السلام به دنیا، مثل نگاه پدرش علی علیه السلام بود. طبیعی بود که مال در کف او قرار پیدا نمی کند. معاویه هم حساب گرانه می خواست از این وضعیت به نفع و مصلحت خلافت خویش بهره گیرد. یک بار که آن حضرت بسیار در فشار مالی قرار گرفته بود، معاویه پیشنهاد خرید چشمه و قنات «ابی نَیْزَر»(37) رابه امام حسین علیه السلام کرد. این چشمه برای امام حسین علیه السلام یک خاطره بود و یک یادگار ارجمند. پدر بزرگوارش آن را به دست خویش حفر کرده بود و وقف فقرای مدینه و ابن السبیل نموده بود.

امام حسین علیه السلام در برابر پیشنهاد معاویه فرمود: «من آن چشمه رابه هیچ قیمتی به تو نخواهم فروخت.»(38)

گویا توطئه معاویه این بود که می خواست با خرید این چشمه، امام علیه السلام را در افکار عمومی زیر سؤال ببرد که چشمه موقوفه فقرای مدینه را فروخته و پول آن را شخصا مورد استفاده قرار داده است. امّا آن حضرت با تدبیر و درایت خاص خویش، این نیرنگ معاویه را نیز خنثی نمود.

همچنین زمانی مسلم پسر عقیل زمینی را در مقابل دریافت مبلغی از معاویه، به وی فروخت. چون امام حسین علیه السلام از این ماجرا آگاه شد به معاویه نوشت که زمین را باز پس دهد و پول خود را بگیرد. معاویه چون خواست پول را بگیرد با استنکاف مسلم در تسلیم آن روبرو شد. از این رو، طی نامه ای به امام نوشت: «زمین را به شما برگرداندم و پول را نیز به مسلم بخشیدم.»! امام علیه السلام در برابر این کار معاویه فرمود: «ای خاندان ابی سفیان! (اکنون با ما شیوه ای) جز بخشش را (به خاطر بعضی از مصالح حکومت خویش) نمی خواهید.»(39)

8. اعلام کفر پیروان معاویه

چنان که گذشت، معاویه در هر فرصت مقتضی، بنی هاشم و در رأس آنان حسین بن علی علیه السلام را مورد

آزار و اذیت قرار می داد. نمونه ذیل، شاهدی بر گفتار ماست:
در سفر حجی که معاویه در اواخر عمر خود به مکه داشت، با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت گفت: آیا خبر رفتار ما با حُجر و یارانش و شیعیان پدرت به تو رسیده است؟
امام علیه السلام فرمود: با آن ها چه رفتاری داشتی؟
معاویه گفت: آنان را کشتیم، دفنشان کردیم و بر آنان نماز خواندیم.
معاویه عبارات را به گونه ای انتخاب کرده بود که عمق جان امام حسین علیه السلام را بسوزاند: شیعیان پدرت را کشتیم و کفن و دفن کردیم و بر آنان نماز خواندیم!
حضرت در حالی که لبخندی بر لب داشت، با پاسخی دندان شکن به معاویه، بار دیگر عزّت و افتخار حسینی را به نمایش گذاشت:
«این مردم دشمن تو هستند. اما اگر ما پیروان تو را بکشیم آنان را کفن و دفن نمی کنیم و بر آنان نماز نمی خوانیم...»!(40)

9 مبارزه امام حسین علیه السلام با کارگزاران معاویه

امام حسین علیه السلام در برابر اعمال و رفتار دست نشاندگان معاویه نیز سکوت اختیار نمی کرد و در هر فرصت و شرایط مناسبی که فراهم می آمد، با شیوه های درست و مقتدرانه، عملکرد ضد اسلامی آنان را زیر سؤال برده، به افکار عمومی جامعه اسلامی می فهماند که آنان حتی لحظه ای شایستگی زمامداری و سرپرستی جامعه اسلامی را ندارند. در این باره نمونه هایی از برخورد آن حضرت را با مروان بن حکم و ولید بن عتبه بن ابی سفیان که در تاریخ آمده است، آورده می شود:

الف. مبارزه با مروان، حاکم مدینه

مروان بن حکم همانند پدر ناپاکش، دشمنی دیرینه و کینه کهنه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان هاشمی، به ویژه امام علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام داشت. او زمانی که گمان کرد امام حسین علیه السلام قصد دارد جنازه مطهر برادر بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام را در کنار مرقد پاک پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کند، با همراهی مأمورانش در حالی که شمشیرهایشان کشیده بود، از این کار ممانعت به عمل آورد. اگر چه امام حسین علیه السلام بر اساس وصیت برادر نمی تواست اقدام مسلحانه علیه مروان بکند، امّا در برابر این عمل مروان سکوت نکرد و چنین فرمود:
«به خدا سوگند اگر وصیت برادرم حسن علیه السلام نبود که فرموده بود: «مبادا در مورد دفن من به اندازه

شیشه حجامت، خون ریخته شود» قطعا می فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا جای خود را از شما می گرفت (و حق خویش را از شما می ستاند.) شما پیمان شکنی کردید و آنچه را با شما معاهده کرده بودیم به هم زدید.»(41)

همچنین زمانی که مروان از امام سجّاد علیه السلام پرسید: اسمت چیست؟ فرمود: علی. گفت: اسم برادرت چیست؟ حضرت فرمود: علی. مروان گفت: علی و علی؛ پدر تو نمی خواهد فرزندان خود را جز علی بنامد!! وقتی علی بن الحسین علیه السلام جریان را برای امام حسین علیه السلام باز گو فرمود، امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر فرزند آن زاغ چشم دباغ پوست! اگر صد فرزند هم داشتم نام تمامی آنان را جز علی نمی گذاشتم.»(42)

زمانی به ارزش این موضع گیری امام علیه السلام و نیز اقدام عملی آن حضرت در نامگذاری سه تن از پسران خویش به نام های علی اکبر، علی اوسط و علی اصغر، بیش تر می توان پی برد که بدانیم این کارها از سوی آن بزرگوار در شرایطی صورت گرفته است که سخنوران هر منطقه بر فراز منابر به سبّ و لعن علی علیه السلام و تبری جستن از وی و خاندانش می پرداختند.(43) و نیز صالحان، عابدان و دین داران دنیاطلب و خود فروخته آن روزگار با دشمنی نسبت به علی علیه السلام و دوستی با دشمنان آن حضرت، به بنی امیه و کارگزارانشان تقرّب می جستند(44) و از نام گذاری فرزندان خود به نام «علی» خودداری می کردند.

روزی دیگر، مروان به حسین بن علی علیه السلام گفت: اگر شما افتخار فاطمه را نداشتید با چه چیز خود به ما افتخار می کردید؟! امام حسین علیه السلام که دید هدف مروان از طرح این پرسش، تخفیف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، با دستان قوی خویش گلوی مروان را گرفت و فشرد و دستار وی را چنان به دور گردنش پیچید که مروان از حال رفت؛ سپس او را رها کرد و آنگاه با جماعتی از قریش درباره فضایل و مناقب خود و امام مجتبی علیه السلام سخن گفت. جمعیت سخنان حضرت را تصدیق کردند. سپس حضرت درباره مروان و پدرش سخنرانی کرد و آن دو را ملعون ترین انسان ها نزد خدا و دشمن ترین مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش معرّفی کرد.(45)

ب. مبارزه با ولید بن عتبه یکی از مهره های بنی امیه

یکی از تلاش های حکومت بنی امیه برای به تسلیم واداشتن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ، گرفتن و ربودن امکانات مالی این خاندان بود تا ضمن آن که شیعیان و پیروان آنان از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله قطع امید کنند، خود خاندان هاشمی و در رأس آنان امام حسین علیه السلام نیز برای امرار معاش و گذران امور زندگی دست نیاز به سوی حکام اموی دراز کنند و به این سبب مجبور به هم سویی و تأیید یا دست کم سکوت در برابر جنایات و ستم های بنی امیه در حق مسلمانان شوند. از این رو، به هر دلیل و بهانه ای اموال یا املاک امام حسین علیه السلام را مصادره می کردند.

برای نمونه، می توان به جریان ذیل اشاره کرد. محمد بن ابراهیم حارث تیمی گوید:

«میان حسین بن علی علیهماالسلام و ولید بن عتبه بن ابی سفیان، که در آن روز از سوی معاویه حاکم مدینه

بود، درباره ملکی که در «ذی المَرْوه» داشتند، نزاع بود. ولید چون بر سریر قدرت تکیه زده بود، از پرداختن حق امام حسین علیه السلام گستاخانه امتناع می ورزید. امام حسین علیه السلام در برابر این برخورد ولید فرمود:

«به خدا سوگند! یا حق را عادلانه می پردازی یا شمشیرم را گرفته در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستم و مردم را به «حلف الفضول» می خوانم.»

عبداللّه بن زبیر که نزد ولید بود چون سخن امام حسین علیه السلام را شنید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین علیه السلام چنین کند من نیز شمشیرم را گرفته کنار او می ایستم تا عادلانه حقش پرداخت شود یا همگی بمیریم. مِسْوربن مخرمه و عبدالرحمن بن عثمان(46) نیز چون این جریان را شنیدند، همان گونه سوگند یاد کردند. چون این خبر به گوش ولید رسید (از آشفته شدن اوضاع و شرایط بیمناک شد، از این رو) حق آن حضرت را پرداخت.»(47)

ولید همان کسی است که زمانی دیگر از رفت و آمد مردم عراق نزد امام حسین علیه السلام جلوگیری می کرد.

امام حسین علیه السلام در برابر این اقدام وی نیز سکوت اختیار نکرد و روزی به او فرمود:

«ای کسی که بر خود ستم روا داشته ای، از پروردگارت سرپیچی نموده ای، چرا میان من و مردمی که حق مرا می شناسند، مانع می شوی؟ همان حقی که تو و عمویت (معاویه) آن را انکار کرده اید.»(48)

آنچه نوشته شد، نمونه هایی از موضع گیری ها و مبارزات امام حسین علیه السلام در دهه آخر حاکمیت معاویه بود که بی تردید حکایت از روحیه تسلیم ناپذیری و ظلم ستیزی آن حضرت در برابر اعمال ضد اسلامی و جنایات معاویه و دستیاران وی دارد. چنین مواضع و برخوردهایی از آن امام همام در روزگاری که جامعه اسلامی در زندان جهل، غفلت، بی عدالتی و خفقان امویان گرفتار آمده بود و حاکمان اموی با حربه زر و زور اقدامات دین ستیزانه خویش را به اوج رسانده بودند، همچون دم مسیحایی در کالبد نیمه جان و رو به مرگ جامعه اسلامی کارگر افتاده به تدریج افکار و اذهان عمومی مسلمانان را برای بر پایی نهضت آن بزرگوار در عصر یزید آماده کرد؛ قیام و نهضتی که از سال ها پیش زمینه های آن فراهم آمده بود، امّا به دلیل موانع و مصالحی، تا محرم سال 61 هجری به تأخیر افتاد.

پی نوشت ها :

1. در شماره 52 نشریه معرفت، مقاله ای با عنوان «مواضع امام حسین علیه السلام در برابر حکومت معاویه» از نگارنده به چاپ رسید که دو پرسش در آن طرح شده بود که به یکی از آن پرسش ها پاسخ داده شد. این نوشتار دنباله آن مقاله است که به پرسش دوم پاسخ می دهد.

2و3 درباره مواد پیمان نامه صلح ر.ک: شیخ راضی آل یاسین، صلح الحسن، چاپ چهارم، بیروت، مطبعه علاء الدین، 1399 ه، ص259261 / ص .300360

4. ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، چاپ، اول، قم، منشورات الشریف الرضی، 1371 ش، ج 1، ص 208209.

5. ابومحمد احمد بن اعثم الکوفی، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، چاپ اوّل، بیروت، دارالاضواء، 1411 ه، ج4،

ص.341

6. شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشّی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ص48 / ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، چاپ اول، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1960، ص.224225

7. ابن قتیبه دینوری، همان، ص201 / بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکّاد و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، 1417 ه.، ج5، ص128 (با اختلاف در الفاظ).

8. عبداللّه علایلی، الامام الحسین علیه السلام ، چاپ اوّل، قم، منشورات الشریف الرضی، 1374ش، ص .336

9. الولد للفراش للعاهر الحجر.

10. ابن قتیبه دینوری، همان، ص202204 / بلاذری، همان، ج5، ص128130 / شیخ طوسی، همان، ص4951 / ابن منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، 1410ه، ج2، ص.297298

11. شیخ طوسی، همان، ص52 / ابو منصور طبرسی، همان، ص.298

12. ابو منصور طبرسی، همان، ص.298

13. ابوحنیفه دینوری، همان، ص.225

14. ابوالعباس عبداللّه بن جعفر الحمیری، قرب الاسناد، چاپ اوّل، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1369 ه، ص61 / ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الاحکام، تحقیق و تعلیق سید حسن خرسان، چاپ دوم، نجف، مطبعه النعمان، ج4، ص337، ح935 / محمد بن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعه، تحقیق شیخ عبدالرحیم الربانی الشیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج12 (باب 51 از ابواب ما یکتسب به) ص157، ح4 / مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 41 و ج 72، ص .382

15. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، (ترجمه الامام الحسین علیه السلام) ص152، حدیث 197. ابوالفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، تحقیق مکتب تحقیق التراث، بیروت، داراحیاء التراث العربی [بی تا]، ج8، ص.161

16. ابوجعفر محمد بن جریربن رستم طبری، دلائل الامامه، چاپ سوم، قم، منشورات الشریف الرضی، 1363ش، ص .67

17. ابو عمران موسی بن ابراهیم المروزی، مسند الامام موسی بن جعفر(ع) تقدیم و تعلیق: سیدمحمد حسین حسینی جلالی، بیروت، دارالاضواء، 1406ه، چاپ چهارم، ص48، حدیث .34

18. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ، .341

19. حضرت در ادامه روایت، یک معیار و ملاک کلی در این باره ارائه داده می فرمایند: «آنچه در اختیار زورمندان است، برخود آنان حرام است، ولی برای مردم در صورتی که در امور خیر (و اطاعت) صرف کنند و حق دریافت آن را داشته باشند، حلال است.» امام صادق علیه السلام نیز در این باره می فرمایند: «و عطایای آنان بر کسانی که در نافرمانی خدا به آنان خدمت می کنند، حرام و نارواست.» در این باره ر.ک: ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیّون التمیمی المغربی، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، مصر، دارالمعارف، 1379 ه، ج2، ص321322، ح.1223

20. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج44، .13

21. شهری است در منطقه فارس نزدیک اهواز. در فارسی قدیم «جرد» یا «جراد» به معنای «شهر» بوده است، بنابراین «دارابجرد» یعنی شهر داراب (شیخ راضی آل یاسین، همان، ص260).

22. شیخ راضی آل یاسین، همان، ص.260

23. برای نمونه در این باره ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج11، ص.4346

24. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج4، ص187207 / مسعودی، مروج المذهب، ج3، ص1314. ابن عبدالبرّ القرطبی، الاستیعاب، ج1، ص389 391 / ابن اثیر، اسدالغابه، ج1، ص.462

25. بلاذری، انساب الاشراف، ج37 ص295 / شیخ مفید، الارشاد، ج2، ص1516/ مسعودی همان، ج3، ص 6/ ابوجعفر محمد بن جریربن رستم طبری، دلائل الامامه، ص 61 / ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص60 و ص8081 / ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، 1405 ه، ج 4، ص42. ابن ابی الحدید، همان، ج16، ص49 / سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص.192

26. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج2، ص225 / بلاذری، همان، ج3، ص297 299 / شیخ مفید، همان ج2، ص18 / ابوالفرج اصفهانی، همان ص81 / طبری، دلائل الامامه، ص6162 / ابن ابی الحدید، همان، ج16، ص50 / ابن شهر آشوب، ج4، ص.44

27. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ دوم، قم، منشورات الشریف الرضی، 1374 ش، ص .60

28. محمدبن جریر طبری، همان، ج4، ص .171

29. ابو منصور طبرسی، همان، ص .299

30. سید نوراللّه حسینی مرعشی تستری، احقاق الحق، تهران، انتشارات اسلامیه، 1393 ه، ج11، ص.595

31. در نقل «سلیم بن قیس» افزون بر هفتصد نفر آمده است.

32. گویا مراد از «این امر» در این جا و جاهای مشابه آن «حکومت» است.

33. سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، چاپ اوّل، قم، نشر الهادی، 1378 ش، ص320 32 / ابو منصور طبرسی، همان، ج2، ص296. مشابه این خطبه در کتاب «تحف العقول» از آن حضرت نقل شده است. با توجه به آنکه امام حسین علیه السلام تقریبا هر سال به حج مشرف می شدند، احتمال دارد که آن بزرگوار خطبه موجود در تحف العقول را در سالی دیگر ایراد کرده باشند. این احتمال را چند امر تقویت می کند: یکی، تردید در زمان ایراد خطبه: در نقل سلیم بن قیس و احتجاج زمان ایراد خطبه سال 58 و یا 59 هجری (یک یا دو سال قبل از مرگ معاویه) ذکر شده است، که به نظر می رسد خطبه تحف العقول در یکی از این دو سال یا سالهای قبل از این تایخ ایراد شده باشد. دوّم، محتوای خطبه: در نقل سلیم بن قیس و احتجاج محتوای خطبه بیش تر ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام و شاهد گرفتن و شهادت دادن جمعیت به آن فضایل و مناقب است و در پایان حضرت از مخاطبان می خواهد که سخنانش را به افراد مورد اعتمادشان برسانند به خلاف خطبه تحف العقول که محتوای آن بیش تر تحریک و تحریض مخاطبان و انذار آنان مبنی بر عدم سکوت در مقابل جنایات حاکمان امری و بیان پیامدهای سکوت و تأیید اعمال آنان، است. علاوه بر این، این خطبه فاقد دعوت صریح آن حضرت برای نقل پیام و بیانات وی به دیگر افراد از سوی مخاطبان است. سوم، مخاطبان خطبه: گزارش سلیم بن قیس و احتجاج حاکی از آن است که مخاطبان اصحاب و تابعین و خویشاوندان آن حضرت هستند. در حالی که گزارش تحف العقول ضمن آن که درباره ترکیب جمعیت حاضر سکوت کرده است، حاکی از آن است که همه یا لااقل اکثر حاضران، از علما و شخصیت های برجسته مناطق

اسلامی هستند و هر یک در منطقه خود صاحب رأی و نفوذ می باشد.

34. «و بوجهه یستسقی الغمام» این تعبیر، مصرعی از قصیده لامیه معروف و مشهور جناب ابوطالب است که در شأن و منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده است؛ اصل بیت چنین است:

و اَبیضُ یُسْتَسْقَی الغَمام بوَجْهِهِ

ثِمالُ الیَتامی عِصْمه للأَرامل

سپید چهره ای که به آبروی او از ابر طلب باران می شود، (او) حامی و پشتیبان یتیمان و بیوه زنان است. در این باره ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقا و دیگران، چاپ اوّل، بیروت، داراحیاء التراث العربی 1415 ه، ج1، ص309 318. ابن ابی الحدید، همان، ج14، ص.7981

35. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، 1405ه، ج4، ص3839. این جریان در این مآخذ نیز آمده است: مبرّد، الکامل فی اللغه و الادب، ج3، ص45 46 (به صورت اختصار). محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص207208. همچنین این جریان به امام حسن علیه السلام نیز نسبت داده شده است: مجلسی، همان، ج44 ص119120 ح.13

36. ابن ابی الحدید، همان، ص409 (ذیل حدیث: آله الرِّیاسه سَعَه الصَدْر)

37. ابوالعباس مبرّد می نویسد: محمد بن هشام می گوید: «ابونیزر» از فرزندان بعضی از پادشاهان عجم بوده است، اما نزد من صحیح آن است که وی از فرزندان نجاشی (پادشاه حبشه) بود که در کودکی به اسلام تمایل پیدا کرده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و اسلام آورد. وی با آن حضرت زندگی می کرد و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با فاطمه(س) و فرزندان وی بود. (الکامل فی اللغه و الادب، ج3، ص44).

38. مبرّد، همان، ج3، ص.45

39. مجلسی، همان ج42، ص116و.117

40. ابو منصور طبرسی، همان، ص296297، یعقوبی همان، ص.231

41. شیخ مفید، الارشاد، ج2، ص.1819

42. ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، الفروع من الکافی، تحقیق و تعلیق علی اکبر غفاری، چاپ دوّم، تهران، دارالکتب الاسلامیه،1362ش،ج6، ص.19

43. ابن ابی الحدید، همان ج11، ص.44

44. همان، ص.4647

45. ابن شهر آشوب، همان، ج4، ص51. ابومنصور طبرسی، همان، ص.299

46. عبداله بن زبیر و این دو تن، از نسل شرکت کنندگان حلف الفضول بودند و این پیمان برای خاندان آنان افتخار بزرگی بشمار می رفت.

47. ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص171172. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج17، ص295. ابن شهر آشوب جریان دیگری را نیز از برخورد تند و از موضع قدرت امام حسین علیه السلام با ولید بن عتبه (زمانی که او غاصبانه ملکی از آن حضرت را تصرف کرده بود،) نقل کرده است (مناقب آل ابی طالب، ج4، ص68) مشابه جریان برخورد امام حسین علیه السلام با ولیدبن عتبه و فراخوانی مردم به حلف الفضول، موضع گیری و برخورد امام علیه السلام درباره زمینی است که این بار معاویه تصرف کرده بود. حضرت در اینجا نیز یکی از راه هایی را که برای باز پس گرفتن ملک خویش از دست معاویه مطرح کرد، فراخواندن مردم به پیمان حلف الفضول بود: ابوالفرج

اصفهانی، همان، ج17، ص.296297

48 بلاذری، انساب الاشراف، ج5، ص317.

منابع : مجله معرفت، شماره 59